

مطالعه تطبیقی نقش جنسیت در سیاست از منظر فمینیسم و اسلام

(از صفحه ۹۹ تا ۱۲۵)

دکتر نوذر شفیعی*

محسن اخباری**

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۸

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۱۲

چکیده

طرح نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل در قرن ۱۹، ساختار روابط بین‌الملل و دولت به عنوان واحد اصلی نظام بین‌الملل و عالی‌ترین تجلی قدرت را مورد نقد جدی قرار داده و با مردانه قلمداد کردن این ساختار، خواهان تحول در آن شدند که فمینیسم لیبرال با لزوم مشارکت حداکثری زنان در صحنه نظام بین‌الملل و فمینیسم رادیکال با مورد حمله قرار دادن ساختارهای موجود بین‌المللی در پی تبیین نقش جنسیت زن در سیاست برآمدند. به طور کلی، طیف‌های فمینیسم با نگاه تک جنسی، به دنبال تمرکززدایی از ساختار قدرت مردانه و یا نابودی نظام کنونی هستند. در حالی که اسلام با تکیه بر ویژگی‌های ذاتی زن و مرد، نظریه خود را بیان داشته که تفاوت‌های ماهوی با فمینیسم دارد. در این مقاله تلاش می‌شود نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل و نظریه اسلام پیرامون نقش جنسیت زن در نظام بین‌الملل و سیاست تبیین و مقایسه شود. در نتیجه این بررسی مشخص خواهد شد اسلام با تکیه بر ماهیت انسانی برابر زن و مرد و تفاوت‌های زیست‌شناختی آن‌ها قائل به عدالت جنسیتی بوده و بدون قضاوت مردانه یا زنانه از نظام بین‌الملل و با توجه به شرایط جامعه و لزوم حفظ صیانت و عفت زن هیچ مانعی برای حضور زن در عرصه روابط بین‌الملل نمی‌بیند. واژگان کلیدی: جنسیت، فمینیسم، اسلام، ساختار مردانه دولت، عدالت جنسیتی

Shafiee2@gmail.com

*استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

**دانشجوی دکتری مطالعات زنان دانشگاه ادیان و مذاهب

مقدمه

موضوع نقش جنسیت در سیاست تا دهه ۱۹۸۰ مورد توجه محققان قرار نگرفته بود و تنها برخی تاریخ نگاران موضوع ارتباط قدرت با نقش زن را مدنظر داشتند. تا زمانی که نخستین محققان فمینیستی مانند الشتاین^۱، انلوئه^۲ و لوربر^۳ جریان برتری مردان نسبت به زنان را در عرصه سیاست و روابط بین الملل مورد چالش قرار دادند. آن‌ها معتقد بودند سیاست خارجی کشورها و سیاست‌های بین‌المللی متأثر از جریان مسلط مردانه است. یعنی مردان با قرارگرفتن در رده‌های بالای سیاسی، چگونگی سیاست گذاری دولت‌ها و روند نظام بین الملل را مطابق با خصوصیات و شخصیت خود شکل داده‌اند. (Zamfirache, 176-177: 2010) و همین ساختار مردانه، که در قالب دولت‌ها ظهور یافته، با محدود کردن زنان در فضای خصوصی، نقش آنان را در قلمرو عمومی محدود می‌کند. کارلوت هوپر^۴ می‌گوید یکی از مهم‌ترین کمک‌های فمینیست‌ها به روابط بین‌الملل این است که نشان می‌دهد همه زمینه‌های دانش بشری مبتنی بر جنسیت است. (Youngs, 2004: 82) پیش‌تر، مطالعات فمینیست‌ها بر جنبه‌های اجتماعی و خانوادگی تمرکز داشت و تصور بر آن بود که تنها در محیط خانواده و جامعه مردان بر زنان مسلط هستند. طرح موضوع روابط بین‌الملل مردانه بعد جدیدی از مطالعات فمینیستی را مطرح ساخت. کیت میلت در کتاب سیاست‌های جنسیتی سیاست را به عنوان روابط ساختارمند قدرت تعریف می‌کند که یک گروه از افراد به وسیله دیگران کنترل می‌شوند. تعریف فمینیستی سیاست، نه تنها روابط قدرت بین زن و مرد را در سطح روابط فردی و خصوصی، بلکه ایده پدرسالاری که زندگی زنان را تحت کنترل خود دارد، در برمی‌گیرد. از نظر فمینیست‌ها، دولت‌ها به نام کنترل زنان بر زندگی خصوصی، آن‌ها را از مداخله در سیاست و مشارکت سیاسی کنار گذاشته‌اند (Abbott et al, 2005: 307) و برای این منظور از مفروض‌سازی بهره برده‌اند. مفروضاتی از قبیل این‌که، زنان به فعالیت‌های سیاسی علاقه‌مند

- 1 - Elshtain
- 2 - Enloe
- 3 - Lorber
- 4 - Carlotte Hooper

نیستند، محافظه‌کار بوده و آرای سیاسی آنها تحت نفوذ همسرانشان هست. (Abbott et al, 2005: 316) لذا فمینیست‌ها معتقدند، در مقابل این تسلط مردانه، زنان باید در عرصه سیاست به صورت برابر با مردان و حتی در برخی دیدگاه‌های فمینیستی برتر از آنها قرار گیرند و مفاهیم محوری سیاست مانند دولت، قدرت و امنیت را دگرگون سازند. فمینیست‌ها که بسیاری از چالش‌های عرصه روابط بین‌الملل مانند جنگ، بی‌ثباتی و ناامنی را ناشی از این تسلط مردانه می‌دانند، بر این نظرند ورود گسترده زنان به نظام بین‌الملل حلال بسیاری از این مشکلات است که انتقادات بسیاری را از این رویکرد تک بعدی به دنبال داشته است.

یکی از مهم‌ترین منتقدین به رویکردهای فمینیستی، اسلام‌گرایان هستند که استدلال می‌کنند، رویکرد فمینیست‌ها بدون توجه به ماهیت و ویژگی‌های ذاتی زنان و مردان بوده و نقش آن‌ها در فعالیت‌های سیاسی، خلاف عدالت جنسیتی نظریه‌پردازی شده است. اسلام ضمن تاکید بر هویت انسانی زن و مرد، به دلیل تفاوت‌های بیولوژیکی و زیست‌شناختی، آن‌ها را دارای حقوق و وظایف متفاوت می‌دانند. چنان‌که، بر اساس این رویکرد، زنان می‌توانند با رعایت اصل عفت و موازین اسلام در عرصه سیاست نقش فعال ایفا نمایند و هیچ‌گاه اسلام مانع حضور زن در سیاست نبوده است. بررسی تاریخ اسلام نیز گواه این مطلب می‌باشد. اما برداشت‌های نادرست از نظریه اسلام، باعث شده امروز فمینیسم به بازیگری فعال در عرصه سیاست تبدیل شود، زیرا دولت‌ها برای کسب مشروعیت بیش‌تر به رأی زنان یعنی شهروندانی که نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، احتیاج دارند. (نصری، ۱۳۸۵: ۵) اگرچه می‌توان اظهار داشت مطالب به زبان فارسی در خصوص جایگاه زن در سیاست موجود است، اما تالیفات اندک به زبان فارسی پیرامون تبیین جایگاه زن از دیدگاه فمینیستی وجود دارد. لذا با توجه به محدودیت مطالب به زبان فارسی در خصوص نقش زنان و جنسیت در سیاست از یک سو و عدم وجود نوشتار جدی در خصوص نقد دیدگاه فمینیستی حول موضوع نقش جنسیت در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل و مقایسه آن با اندیشه اسلامی، این پژوهش در پی پاسخ به این سوال است که چگونه نظریه اسلام و فمینیسم نقش جنسیت در سیاست و روابط بین‌الملل را مورد تجزیه

و تحلیل قرار داده است؟ چرا که اکثر مطالب، بدون مقایسه رویکرد فمینیسم و اسلام، تنها نظریه اسلامی یا فمینیستی را در خصوص نقش زنان در سیاست مطرح کرده‌اند. در پاسخ به این سوال روشن خواهد شد عدم توجه به تفاوت‌های تکوینی زن و مرد و عدم رعایت حریم زن و مرد توسط فمینیست‌ها، مهمترین نقدهای اسلام به فمینیست‌ها به منظور تبیین نقش جنسیت در سیاست می‌باشد. در عین حال، اسلام با تاکید بر اختلافات ذاتی زن و مرد و رعایت عفت و حفظ صیانت زن، حضور زنان در نظام بین‌الملل و عرصه سیاست را لازم برمی‌شمارد. بدون آن که قضاوتی در خصوص ماهیت نظام بین‌الملل متأثر از خصوصیات و ذات مردان داشته باشد. بنابراین، این مقاله نخست به بررسی دیدگاه فمینیست‌ها درباره نقش و جایگاه زنان در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل پرداخته و سپس با تحلیل نظر اسلام در این خصوص، هر دو نظریه را مقایسه و تحلیل خواهد نمود.

مبانی نظری

نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل

نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل واکنشی به نظریه روابط بین‌الملل مبتنی بر قدرت مردانه است. روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل فمینیستی با تمرکز بر نقد محدودیت‌های رویکردهای غالب مردانه شالوده‌شکنانه بوده و بر این نظرند از آن‌جا که زنان در روابط بین‌الملل حضور ندارند، لذا می‌بایست ساختارهای تئوریک جدیدی که دربردارنده زنان باشد، برای تبیین و تفسیر روابط بین‌الملل تدوین و اجرایی شود. (Youngs, 2004: 76-77) هستی‌شناسی روابط بین‌الملل فمینیستی در پی مطالعه قدرت در ارتباط با جنسیت می‌باشد. قدرت مهم‌ترین رکن سیاست و نظام بین‌الملل است. به عبارتی، سیاست یعنی کاربرد قدرت به منظور اعمال نفوذ بر فرآیند تصمیم‌گیری دیگران. فمینیست‌ها عمده مشکل در روند غالب نظام بین‌الملل را واقعیت آشکار مبتنی بر رویکردهای مردانه‌ی پیش فرض می‌دانند و در پی بازنگری هستی‌شناسی و ساخت قدرت بر اساس جنسیت هستند تا نشان دهند ساختارهای موجود نباید به عنوان پیش فرض تلقی

شوند. (Youngs, 2004: 77) به لحاظ تجربی فمینیست‌ها معتقدند مردان بر قلمرو سیاست و اقتصاد بین‌الملل مسلط هستند و با حفظ تسلط خود در پی تداوم ساختار موجود می‌باشند. لذا فضای بین‌الملل بر اساس الگوهای نابرابر جنسیتی است که پذیرش این الگو منجر به تداوم محدودیت‌های هستی‌شناختی یعنی حذف جنس زن از این ساختار می‌شود. بنابراین، فمینیست‌ها با رد ساختارهای کنونی نظام بین‌الملل، از طریق اعمال قدرت بر مردسالاران، خواهان فعالیت‌های سیاسی زنان و ایجاد روابط بین‌الملل زنانه هستند. (Abbott et al, 2005: 303)

روابط بین‌الملل فمینیستی در دهه ۱۹۸۰ م برای نخستین بار با برداشتن لایه مردانه، پویایی‌های مبتنی بر جنسیت را نشان داد. محققانی مانند انلوئه موضوعات محوری مانند جنگ، نظامی‌گری و امنیت را به عنوان عناصر روابط بین‌الملل وابسته به ساختارهای جنسیتی (تفکر مرد غالب و مسلط و زن تحت کنترل) می‌دانستند. انلو در کتاب خود^۱ که یکی از مهم‌ترین تألیفات در این خصوص است، جنبه‌های مختلف قلمرو مردانه روابط بین‌الملل همچون منازعه و دفاع و هم‌چنین تبیین آن‌ها منطبق بر خصوصیات مردانه را مورد توجه قرار داده است. (Youngs, 2004: 78)

نخستین پرسش هستی‌شناختی فمینیست‌ها این است چرا ارکان روابط بین‌الملل از تجربیات زندگی زنان بهره‌ای نبرده است؟ چرا زنان در دیپلماسی و روابط بین‌الملل غایب هستند؟ و در پاسخ ابراز می‌کنند به علت عدم حضور زنان در دیپلماسی و رده‌های بالایی عرصه‌های سیاسی، روابط بین‌الملل فمینیستی خارج از روند کلی نظام بین‌الملل قرار دارد. زیرا با نفوذ و حضور گسترده مردان در سطوح مختلف نظام بین‌الملل، ساختاری منطبق بر خصوصیات و ایده‌های مردان شکل گرفته و از ویژگی‌های زنان به دور مانده است. دومین سوال این است که چرا روابط بین‌الملل مردانه در نگاه عموم پذیرفته شده و فاقد اشکال و نقصان است؟ و جواب می‌دهند زیرا زنان در ساختارها و سلسله مراتب‌ها دیگران تلقی می‌شوند. (Youngs, 2004: 79-80) مردان، زنان را به فضای زندگی خصوصی محدود

1 - Bananas, Beaches and Bases: Making Feminist Sense of International Politics

کرده و با نوعی استعمار جنسیتی، چنین وانمود کرده اند که نظام بین الملل کنونی از ابتدا چنین بوده و غیر از این وجود ندارد. آنان بر این نظرند که مردان با تولید دانش مدنظر خود، واقعیت را آن گونه که خواسته‌اند، تعبیر کرده‌اند. چرا که منفعت آن‌ها در این بوده است. (نصری، ۱۳۸۵: ۳) تیکنر^۱ این روابط بین الملل را قراردادی می‌داند که مردان آن‌ها را شکل داده و به بازتولید آن کمک کرده اند (Carpenter, 154-155)

فمینیست‌ها معتقدند مفروضاتی چون مشروعیت و مقبولیت روند کنونی نظام بین‌الملل و فقدان مشارکت‌کنندگان زن در چرخه‌های سیاسی و اقتصادی آکادمیک و نخبه به حاشیه‌نشینی زنان و نادیده گرفتن آن‌ها کمک کرده است. (Youngs, 2004: 82) تحقیقات فمینیست‌ها نشان می‌دهد مشارکت سیاسی زنان کمتر از مردان است، چراکه؛ تقاضاها و مسائل اساسی زنان عمدتاً انعکاسی از مسئولیت‌ها و تعهدات اخلاقی و خانوادگی است تا دغدغه مسائل سیاسی و نظام بین‌الملل. فمینیست‌ها با وجود اعتقاد به مشارکت کم‌تر زنان در سیاست، معتقدند حداقل مشارکت زنان در احزاب سیاسی و سمت‌های سیاسی نیز، از تاریخ پنهان شده است. آن‌ها ایده‌های موجود درباره زنان مانند تأثیر فضای زندگی خصوصی بر رفتار سیاسی زنان، محافظه‌کاری زنان و مشارکت اندک در رأی‌گیری را تفسیر داده‌ها و فرض‌های از پیش موجود می‌پندارند. (Abbott et al, 2005: 303) نظریه سقف شیشه‌ای معتقد است که علت در حاشیه قرار گرفتن زنان از قدرت، عدم انگیزه یا توان آنان نیست، بلکه موانع ساخته شده و مصنوعی سازمان‌یافته هستند که افراد را از ارتقا بازمی‌دارند. (Zamfirache, 2010: 176) از جمله این پیش فرض‌ها و موانع ساختگی عبارتند از این که مردان بر نظرات سیاسی زنان تأثیرگذارند، اما تأثیر معکوس وجود ندارد. دوم؛ رفتار، گرایش‌ها و روش مشارکت مردان سنجیده و مبتنی بر تجربه بوده، اما رفتار زنان ناآگاهانه و مبتدی است. سوم؛ نگرانی‌های سیاسی زنان در خصوص نقش آن‌ها به عنوان مادر باعث بینش محدود سیاسی زنان شده است. (Abbott et al, 2005: 304) فمینیست‌ها می‌گویند دولت‌ها که جلوه ساختار مردانه هستند، به تثبیت این پیش فرض‌ها کمک می‌کنند. چنانکه، برخی دولت‌ها با تقویت

1 - Tickner

جایگاه زنان در امور خانواده، سعی در محدود کردن زنان داشته اند. برای مثال حکومت تاجر در انگلیس را دنباله‌رو این سیاست می‌دانند. (Abbott et al, 2005: 313)

بنابراین، انتقاد از ساختار مردانه دولت یکی از مهم‌ترین مسائل فمینیست‌هاست. چرا که آن را به عنوان ساختاری می‌دانند که مردان برای پیش بردن منافع خود ایجاد کرده اند. فمینیست‌ها برای فهم علت مشارکت اندک زنان در سیاست، مفاهیم محوری نظام بین الملل که در راس آن‌ها دولت قرار داشته و مفاهیم وابسته به آن چون اقتدار، امنیت و نظامی‌گری را به چالش کشیده‌اند. آن‌ها می‌گویند تاریخ تشکیل دولت یک ظلم جنسیتی است. در یک نگاه تاریخی، هر دولتی دارای عناصر تمرکزگرایی قدرت جنسیتی، استعمار طبقاتی و مشروعیت‌بخشی به این تحولات است. (Youngs, 2004: 81) به گفته الشتاین، عنصر اول یعنی تمرکز قدرت قبضه کردن تمام منابع و ابزارهای قدرت توسط مردان و اعمال آن به زیان و بدون حضور زنان است. (Elashtain, 1993: 97) عنصر دوم یعنی استعمار طبقاتی از زمان ارسطو که مرد را ارباب و زن را به عنوان تابع و مطیع تلقی می‌کرد، شکل گرفته و سیاست‌زدایی شده است و مهم‌ترین بخش مشروعیت‌بخشی و نهادینه سازی این شاخص‌ها بوده که به شدت مورد نقد فمینیست‌ها می‌باشد. (Youngs, 2004: 81) انتقاد از ساختار مردانه دولت تا پس از قرون وسطی و با شدت بیشتری ادامه داشت، که سرانجام تحت تأثیر دوره روشنگری و انقلاب فرانسه مناسبات زن و مرد مورد بررسی قرار گرفت و در قرن ۱۹ و ۲۰ م آشکارا جنبه سیاسی پیدا کرد. (استوکر و مارش، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

از نگاه فمینیست‌ها، سه مفهوم اقتدار، امنیت و نظامی‌گری پیوندهای مردانه درونی دولت‌ها و بازیگران سیاسی را نشان می‌دهد. اقتدار یک مفهوم اساسی در روابط بین‌الملل است، زیرا نقش برجسته دولت‌ها را به عنوان بازیگران سیاسی و هم‌چنین تعریف شهروندی در چارچوب دولت مبتنی بر سرزمین را مشخص می‌نماید. در نگاه فمینیست‌ها اقتدار یک تحریف مردانه از سیاست و بازیگران سیاسی است و تسلط مردانه با مفهوم اقتدار در دولت-ملت سازی اروپایی نهادینه شده است. (Youngs, 2004: 81-82)

لذا، سلسله مراتب مردان بر زنان، یک مشکل در سیاست داخلی دولت‌هاست که در روابط

بین‌الملل تشدید می‌شود، زیرا زنان حضور و تأثیر مستقیم کمتری دارند. بنابراین، دولت‌ها ساختار مردانه دارند، توسط مردان اداره می‌شوند، منافع مردان را پیش می‌برند و اقتدار دولت‌ها مبتنی بر رهبری یکپارچه، سلسله‌مراتبی و خشن می‌باشد. در خصوص مفهوم دیگر یعنی امنیت، فمینیست‌ها معتقدند به دلیل ماهیت مردانه این مفهوم، مشکلات زنان مانند خشونت داخلی، مشکلات ناشی از جنگ، مهاجرت اجباری، قاچاق انسان و بردگی جنسی نادیده گرفته شده است. (Youngs, 2004: 83) در تعریف مردانه نامنی ناشی از حمله و تهدید تمامیت ارضی کشورها، خدشه دار شدن استقلال دولت‌ها، واگرایی داخلی و مصادیقی مانند آن است. لذا، فمینیست‌ها تعریف امنیت را گسترش داده و مشکلات ناشی از جنگ، بی‌پناهی، فقر و همچنین نقش زنان در ایجاد صلح و جامعه‌سازی را وارد تعریف مردانه از امنیت و جنگ کرده‌اند. (Youngs, 2004: 84) فمینیست‌ها بر این نظرند جنگ و سیاست قدرت با فضای مردانه پیوستگی دارد و ویژگی‌های مردانه مانند سختی، شجاعت، قدرت، استقلال و قوه فیزیکی در طول تاریخ مهم‌ترین ارزش‌ها در هدایت سیاست و روابط بین‌الملل بوده‌اند. هم‌چنین مردانگی با خشونت و اعمال زور پیوند دارد که به عنوان رفتارهای قابل تحسین کشورها برای دفاع از خودشان است. (Tickner, 1992: 3) در حالی که با ورود زنان به قلمرو روابط بین‌الملل نظامی‌گری به صلح و رفتارهای مسالمت‌آمیز مبدل خواهد شد.

موضوعات فمینیست‌ها در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م به موضوعاتی مناقشه‌برانگیز مبدل شد، چنان‌که حضور زنان در ارتش کشورها مورد بحث قرار گرفت. در سال ۱۹۸۱ م ریگان یک زن را به عنوان سفیر آمریکا در سازمان ملل تعیین کرد، اما وی از فقدان نفوذ در سیاست‌گذاری خارجی آمریکا و فقدان احترام سفرای کشورهای دیگر برای جنسیت زن گلایه داشت. (Tickner, 1992: 2) هم‌چنین رئیس‌جمهور آمریکا نخستین، وزیر زن را نیز انتخاب کرد، اما عمده‌پست‌های نظامی و سیاسی به عهده مردان بود. (Youngs, 2004: 79) در قرن بیستم، زنان در سیاست خارجی آمریکا نقش خاصی نداشتند. همان‌طور که الینور روزولت همسر فرانکلین روزولت و افراد بی‌شمار دیگری گفته‌اند سیاست بین‌الملل، جهان مردان است. در سال ۱۹۸۷ م کمتر از ۵ درصد پست‌های ارشد

وزارت خارجه و کمتر از ۴ درصد پست‌های مهم وزارت دفاع امریکا به زنان اختصاص داشت. ریگان رئیس جمهور امریکا در دهه ۱۹۸۰م، در مصاحبه با یک روزنامه اظهار داشته بود زنان موضوعات موشکی، مسائلی چون جنگ و ناامنی یا موضوعات حقوق بشری را نمی‌فهمند. این اظهارات موجب اعتراض زنان و اشاره به نقششان در جنبش‌های صلح قرن بیستم و صلاحیت آن‌ها برای امور بین‌الملل گردید. (Tickner, 1992: 1) همه امواج فمینیسم از این جهت که سلطه مردان را سراسری شمرده و کل نهادها و مناسبات را علیه زنان می‌داند، صبغه سیاسی دارند. (نصری، ۱۳۸۵: ۴) اما برخی تفاوت‌ها در روش و رویکرد، آن‌ها را از یکدیگر متمایز ساخته است.

در حوزه مطالعات فمینیستی، الگوهای متفاوتی برای تبیین جایگاه زنان طراحی شده که از جمله آن‌ها می‌توان به مدل جنگجوی قهرمان- شهروند^۱ (مبتنی بر غلبه بر زنان)، مدل پدرسالاری^۲ (که زنان را نادیده می‌گیرد) و مدل بورژوازی عقل‌گرا^۳ اشاره کرد. مدل یونانی جنگجو- شهروند نظامی‌گری را با خردباوری درهم می‌آمیخت و در حوزه سیاست، مردانگی و جنگجویی را با شهروندی یکی می‌گرفت. سپس مدل پدرسالاری مطرح شد که آرمان اصلیش مسئولیت، مالکیت و اقتدار مردانه پدران بود. سرانجام، نوعی مدل پروتستانی عقل‌گرایی بورژوازی بسط یافت که فردباوری رقابت‌آمیز، خرد و خویشتن‌داری را وضعیت کمال مطلوب می‌دانست و احترام به نان‌آور و رئیس خانواده را با عقلانیت محاسبه‌گرانه در زندگی عمومی با هم تلفیق می‌کرد. مدل بورژوازی عقل‌گرا توسط کارلوت هوپر مطرح شده که به تساوی‌گرایی و دموکراسی بیشتر از دو مدل دیگر تمایل دارد و مبتنی بر آراء لیبرالیستی می‌باشد. (Youngs, 2004: 85) در این مدل که در عصر جهانی شدن مطرح شد، مردان از خصوصیات شخصیتی یکسانی برخوردار نبوده و مردان و زنان ترکیبی از شخصیت‌های مختلف دارند. هم‌چنین، بر عاملیت زنان شامل نقش رهبری، مشارکت در جنبه‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی، استفاده از اطلاعات و فناوری‌ها برای ایجاد شبکه‌های اجتماعی موثر، فرآیند صلح‌سازی، آشتی‌سازی و

1 - heroic warrior-citizen

2 - patriarchal

3 - bourgeois-rationalist

دموکراسیزاسیون تأکید دارد. (Youngs, 2004: 86-87) که در زیر اصلی ترین دیدگاه‌های فمینیست‌ها به قلمرو روابط بین‌الملل و سیاست به تفکیک بیان می‌شود.

موج های فمینیستی

۱- فمینیسم لیبرال

نخستین موج فمینیسم که از اوایل قرن ۱۹ م تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت، بیشتر جنبشی سیاسی و درصدد دستیابی به بخشی از حقوق اجتماعی و سیاسی زنان از جمله حق رأی بود. نخستین موج معتقد است تفاوت زن و مرد ذاتی نیست، بلکه ناشی از تربیت و جامعه‌پذیری است. لذا جنس زن ارتباطی با حقوق و تکالیف وی ندارد. (حسینی زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۶) فمینیسم لیبرال در خصوص ریشه‌یابی علل انقیاد زنان برای دولت نقش منفی غافل شده و کسب رأی همگانی و اعمال فشار و چانه زنی را راهی برای کسب حاکمیت سیاسی می‌دانند. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۴)

فمینیسم لیبرال از یک نظر به دو گرایش تقسیم می‌شود: متشابه‌انگاری و متفاوت‌انگاری. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۴۵) حامیان گرایش نخست مانند جان استوارت میل اعتقاد دارند که تفاوت‌های زن و مرد ریشه در طبیعت آن‌ها ندارد، بلکه ناشی از فرهنگ و تربیت است. زنان و مردان به عنوان موجودات انسانی از حقوق برابر برخوردارند، اما شرایط فرهنگی و اقتصادی باعث شده زنان فرعی و ثانوی تلقی شوند. لذا زنان باید از طریق کسب حق رأی وارد عرصه سیاسی شوند. (Bryson, 2003: 74) متشابه‌انگاران با این تصور که زنان از انجام مسئولیت‌های سیاسی ناتوان هستند، مخالفت می‌کنند. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۴۵) استوارت میل چنین استدلال می‌کند که همان‌طور که زنان، همسران و خواهران پادشاهان در سیاست ایفای نقش می‌کنند، بنابراین این موقعیت برای سایر زنان نیز وجود دارد. (میل، ۱۳۷۹: ۸۸) فمینیست‌های حامی متفاوت‌انگاری تفاوت دو جنس را با معیارهای دوگانه عقلی/اخلاقی، جدی/عاطفی، عادلانه/مسئولانه ترسیم می‌کردند و معتقدند سیاست به دلیل دوری از خصائص زنانه چون عاطفه، اخلاق و مسئولیت دچار بحران شده و تأکید بر فضائل زنانه حرکتی در جهت خیر عمومی است. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳:

(۴۷) نتیجه این که ورود زنان به سیاست چه به عنوان خیر چه به عنوان حق گریزناپذیر است. (پاک نیا، ۱۳۸۳: ۴۹)

روش فمینیست‌های لیبرال برای ورود زنان به سیاست، نابودی دولت مردمحور نیست، بلکه آن‌ها مفروضات پذیرفته شده در خصوص دولت را زیر سؤال می‌برند؛ از جمله این مفروضات عبارتند از: دولت بازیگری خودمختار و عقلائی است، دولت قدرت انحصاری دارد و ابزارهای خشونت باید در انحصار دولت باشد و این که دولت‌ها باید حاکمیت مطلق داشته باشند. فمینیست‌ها همه این مفروضات را مخدوش دانسته و آن‌ها را بر ساخته مردان می‌شمارند. پیشنهاد فمینیست‌ها برای کاستن ستم دولتی علیه زنان، تمرکز زدایی از دولت و توزیع قدرت آن به اجتماعات محلی است که زنان حداقل نیمی از عضویت آن‌ها را برعهده دارند. (نصری، ۱۳۸۵: ۶) فمینیست لیبرال به دنبال تغییر ساختارها نیست، بلکه صرفاً خواهان تلاش جنبش زنان برای ورود به این عرصه به منظور تعدیل و تلطیف آن هستند.

۲- فمینیسم رادیکال

رادیکال‌ها هرگونه تفاوت بین دو جنس را نفی می‌کنند و با هدف به دست آوردن حقوق مساوی برای زنان خواستار حرکت به سمت جامعه یک جنسی هستند. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۳۴) فمینیسم رادیکال معتقد است زنان به خودی خود فرودست نشده‌اند، بلکه این فرودستی محصول فرآیند فعال ساخت قدرت است. (پاک نیا، ۱۳۸۳: ۵۰) رادیکال‌ها علت سلطه مردانه را در مفهوم پدرسالاری می‌دانند. کیت میلر در کتاب سیاست‌های جنسیتی این مفهوم را معرفی کرده است. (Bryson, 2003: 166) از این دیدگاه پدرسالاری عبارت است از نظام خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی که در آن مردان به طور مستقیم به وسیله زورگویی‌های آشکار یا غیرمستقیم از طریق آداب، سنت و قانون و نیز به کمک آموزش، زبان، لباس و در قالب تقسیم کار تعیین می‌کنند که زنان چه وظیفه‌ای دارند، چه نقش‌هایی باید یا نباید بازی کنند تا تحت سیطره جنسیتی باقی بمانند. (Adrienne, 1977: 57) اصطلاح «امر شخصی سیاسی است» مفهوم محوری پدرسالاری می‌باشد. بدین معنا که هیچ حوزه‌ای از زندگی از سیاست مجزا نیست.

(Bryson, 2003: 167) رابطه زن و مرد در خانواده به صورت سلطه بر زنان شکل گرفته و همین امر در ابعاد اجتماعی آشکار شده، بنابراین آنچه به ظاهر شخصی است، امری سیاسی است. (پاک نیا، ۱۳۸۳: ۵۶) تقسیم عمومی و خصوصی به عنوان یکی از چیزهایی که زنان (خصوصی) را از مردان (عمومی) جدا می‌کند ابزار پنهان پدرسالاری است به طوری که مردان و زنان جنسیت‌های سیاسی شده هستند و امتیاز از آن مردان است. (Zillah, 1984:16) از این رو، زنان در همه حوزه‌های زندگی با سلطه و اعمال قدرت مردان روبرو هستند. خانواده، روابط خصوصی، زندگی عاطفی، مالکیت و سیاست بر اساس روابط نظام یافته قدرت و نابرابری شکل می‌گیرد. سیاست به قلمرو عمومی محدود نمی‌شود، بلکه در شخصی‌ترین حوزه‌های زندگی انسانی نیز به دلیل وجود روابط قدرت حضور دارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۷۸) فمینیسم رادیکال تحت تأثیر اندیشه‌های رادیکال دهه ۱۹۶۰ ضمن انتقاد از نابرابری جنسیتی، بیش از آن که بر برابری جنسیتی تأکید کند، بر تمایز اصرار دارد. به اعتقاد آن‌ها، مشکل اصلی زنان به ایدئولوژی پدرسالاری برمی‌گردد که همچون هژمونی مسلط، تاریخ و فرهنگ انسانی را به نفع جنس مرد تمام کرده و همه چیز را با نگرش مردانه تعریف کرده است. در این رویکرد زنان به عنوان طبقه اجتماعی فرودست در نظام کاستی قرار گرفته اند که از سوی مردان تعیین شده است. مطابق رویکرد رادیکالی هر مرد دشمن زنان است که برای رسیدن به مطامع خود جایگاه و نقش زن را تعریف می‌کند و ماهیت زنان را تحریف می‌کند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۸) آر.وی کنل با پیشنهاد مفهوم «مردانگی هژمونیک» یک نوع مردانگی مسلط را تصویر می‌کند که به صورتی ایده آل ساخته شده و منطبق بر شخصیت واقعی اکثر مردان نیز نیست، بلکه تنها اقتدار پدرسالارانه را تقویت می‌کند و نظم سیاسی و اجتماعی پدرسالارانه را مشروعیت می‌بخشد. بر اساس این نظریه، روابط نابرابر زن و مرد، پذیرش برتری مردان را تقویت کرده است. (Tickner, 1992: 3-4)

سلطه مردان بر زنان بیش از هر چیز در قالب رفتارها و نهادهای سیاسی بروز می‌کند و تبدیل به قانونی آهنین می‌شود که زنان به صورت ساختاری و مستمر تحت سلطه مردان قرار می‌گیرند. بنابراین، پدرسالاری مهم‌ترین مصادیق خود را در ساخت قدرت سیاسی

می‌یابد که دولت مهم‌ترین تجلی ساخت قدرت در نظام بین‌الملل کنونی است. (Mcglen, 1993: 12) اگرچه در ابتدا ساخت سیاسی الگوی خود را از پدرسالاری گرفت، اینک دولت از طریق زیرسیستم‌هایی چون آموزش، قانون، قضا و دیوان‌سالاری الگوی سلطه مردانه را بازتولید می‌کند. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۵۲) موج دوم بر این نظر بود که بین ارزش‌های لیبرالی و ساختار اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه‌داری ناسازگاری وجود دارد یعنی ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه پدرسالارانه بوده و زن به عنوان ابزاری در توسعه قدرت و ثروت تلقی می‌شود. لذا موج دوم تغییر جایگاه ساختار زن در نهاد اقتصاد و سیاست را دنبال می‌کرد. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۶) که تنها راه آن، خودآگاهی و مبارزه فراگیر زنان است. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۸)

از نگاه رادیکال‌ها، برای پرهیز از بازتولید پدرسالاری مشارکت سیاسی باید چنان تعریف شود که به جای اوصاف سنتی مانند پدرسالاری، حمایت و منفعت محوری، اوصاف جدیدی مانند انتقاد، ارزش محوری و فراجنسیتی در آن وجود داشته باشد. در این دیدگاه اقتدار دموکراتیک و مهم‌تر از آن سلسله مراتب، اطاعت، نظام تشویق و تنبیه جلوه‌های پدرسالاری هستند که باید از آن‌ها دوری شود و نوعی رابطه همیاری هم سطح به دور از تقسیم مسئولیت و تنظیم موقعیت به عنوان جایگزین ساماندهی فعالیت اجتماعی و کنش سیاسی مطرح شود. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۵۴) علاوه بر رادیکال‌ها، مارکسیست فمینیست‌ها و سوسیال فمینیست‌ها نیز، مبارزه را راه‌حل‌رهایی از استثمار زنان توسط دولت‌ها می‌دانند. مارکسیست‌ها معتقدند وابستگی زن در جامعه سرمایه‌داری امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر است. سلطه و محکومیت جنس مونث پدیده‌ای است که سرمایه‌داری از آن حمایت می‌کند. از این رو، باید ریشه‌های سرمایه‌داری را قطع کرد. (زروندی، ۱۳۸۴: ۸۴) بنابراین، بر خلاف فمینیسم لیبرال، که به دنبال تغییرات ساختاری نبوده و تنها مشوق و هدایتگر زنان برای حضور در نظام بین‌الملل است، رادیکال‌ها مشارکت سیاسی را افتادن در دام نظام پدرسالار می‌دانند و مبارزه سیاسی را تجویز می‌کنند. (پاک‌نیا، ۱۳۸۳: ۶۲) هم‌چنین، فمینیسم لیبرال برای کسب حق انتخاب و آزادی آغاز شد، اما نوع رادیکال آن، مفهوم زن را در کثرت می‌جوید و درک مفهوم زن را در دگرگونی می‌بیند. (عطارزاده،

۱۳۸۸: ۲۳۲) فمینیسم لیبرال در جامعه سرمایه داری به حیات خویش ادامه می دهد، اما رادیکال‌ها علت اساسی سرکوب زنان را همین نظام سرمایه داری قلمداد می کنند.

۳- فمینیسم پست مدرن

موج سوم بیشتر متأثر از پست‌مدرنیسم و تحولات نظام سرمایه داری می‌باشد. این موج بر خلاف موج دوم معتقد به تفاوت میان زنان بر اساس نژاد، سن، ارزش‌ها و فرهنگ است. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۲۲) به عبارتی همه زنان یکسان نیستند. همه زنان علاقه به کار بیرون ندارند یا موافق سقط جنین نیستند. این تفاوت‌ها تابعی از رویکرد پست مدرنیسم و فیلسوفان نسبیست‌گرای آن مانند فوکو و دریدا است که در آن اندیشه‌ها و متون معانی جهانشمول و ثابتی ندارند، بلکه تابعی از گفتمان‌های متغیر اجتماعی هستند. آن‌ها جنسیت را امری اجتماعی می‌دانند نه طبیعی. لذا، جنس زن تاریخ واحدی ندارد، بلکه درون بسترهای مختلف متغیر اجتماعی پدید می‌آید. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۲۳) به باور اینان مفاهیمی مانند جنس و جنسیت برآمده از تحولات تاریخی‌اند و این‌گونه نیست که از ابتدا بدین معنا وجود داشته باشند. از این منظر، اینکه بعضی از انسان‌ها، زن نامیده می‌شوند امری تاریخی و برآمده از مسائل تاریخی و اجتماعی است. در دوران مدرن، مرد خود را به عنوان جنس مذکر و برتر معرفی کرده، اما لزوماً این‌گونه نیست که چنین تعبیری صحیح باشد و پایدار بماند. (نصری، ۱۳۸۵: ۱۰) بنابراین، گونه‌های مختلفی از بینش زنان نسبت به سیاست و روابط بین‌الملل از عدم مشارکت تا رهبری تمام عیار از نظر اندیشمندان این رویکرد می‌تواند وجود داشته باشد و فهم آنان از روابط بین‌الملل نیز لزوماً مردانه نیست. بلکه تعبیرات متفاوتی می‌تواند وجود داشته باشد که در طول زمان نیز قابل تغییر و تحول است. با وجود تنوع دیدگاه‌های فمینیستی به لحاظ روش و رویکرد رفتاری، همه آن‌ها معتقدند ماهیت مردانه ساختار روابط بین‌الملل مانعی برای حضور و ورود زنان به این عرصه شده و هر کدام راهکاری برای حل این معضل ارائه داده‌اند که در عمل تاکنون به اهداف خود دست نیافته یا تنها در برخی حوزه‌ها موفق شده‌اند. عدم تحقق اهداف فمینیست‌ها در عرصه روابط بین‌الملل می‌تواند علامت سوالی باشد که آیا نظریه روابط بین‌الملل فمینیستی با اشکالات و نقائصی روبرو است. برای این منظور در قسمت بعد،

دیدگاه اسلام بررسی و با نظریه فمینیستی مقایسه می‌شود. بررسی اصول مبنایی اسلام درباره نقش زنان در سیاست و روابط بین‌الملل و چگونگی رابطه زن و سیاست تفاوت‌های آن را با نظریه فمینیسم مشخص خواهد کرد.

دیدگاه اسلام

فهم رویکرد اسلام در خصوص جایگاه زنان در عرصه سیاست و نظام بین‌الملل متضمن فهم نگاه اسلام به زن و مرد می‌باشد. در این بخش نخست تلاش می‌شود نگاه جامع اسلام به زن تبیین شود که در سه اصل خلاصه می‌شود. اول؛ زن و مرد در هویت انسانی با یکدیگر تفاوتی ندارند؛ چون در این‌باره دیدگاه اسلام نسبت تساوی زن و مرد است. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۲۷) خداوند می‌فرماید: «هو الذی خلقکم من نفس واحده و جعل منها زوجها لیسکن الیها»^۱ که حاکی از آفرینش زن و مرد از یک نفس واحد می‌کند. دوم؛ جنس مونث از لحاظ ویژگی‌های بیولوژیک و روانشناختی تفاوت‌هایی با جنس مذکر دارد، اما این تفاوت‌ها طولی نبوده بلکه عرضی هستند. در نتیجه، این تفاوت‌ها هرگز به معنی ارزش‌گذاری فرادستی و فرودستی نیست. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۲۹) سوم؛ زنان و مردان در هویت جنسیتی با یکدیگر تفاوت دارند. اسلام قائل به تمایز جنسیتی در برخی از نقش‌ها، حقوق و هنجارهای اجتماعی برای زنان و مردان است. بنابراین، مبتنی بر تفاوت‌های بیولوژیک و زیست‌شناختی، زنان و مردان با بهره‌گیری از توانمندی‌ها و گرایش‌های غریزی خاصی که در هر یک از دو جنس به ودیعت نهاده شده می‌بایست به تحقق اهداف و بایسته‌های هویت جنسیتی نائل شوند. به عبارتی دو جنس در عین اشتراک در بسیاری از ابعاد زیستی، در برخی دیگر متفاوتند تا بهتر به ایفای نقش بپردازند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۲۷) از این رو، پایگاه و نقش‌های اجتماعی زن و مرد نمی‌تواند به گونه‌ای ترسیم شود که بر خلاف اقتضائات هویت انسانی یا ویژگی‌های جنسیت طبیعی آن‌ها باشد. لذا تمایز بنیادی اسلام و فمینیسم آشکار می‌گردد. در نگرش اسلام جنسیت اجتماعی، نقش و حقوق اجتماعی زن در چارچوب هویت انسانی و با توجه به جنسیت طبیعی وی معنا می‌یابد.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۹

جنسیت اجتماعی زن و مرد مبتنی بر عدالت جنسیتی بوده، در عین اشتراک در بسیاری از نقش‌ها که (مربوط به همسانی در تکالیف و رسالت‌های انسانی است) در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف دارند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۲) اشتراک در خلقت زن و مرد باعث نمی‌شود آن‌ها وظایف مشابه یکدیگر داشته باشند و تفاوت در وظایف و نقش‌ها ملاک ارزش‌گذاری نیست. (ظهربی کلانتری، ۱۳۸۴: ۱۰) بر اساس مفهوم عدالت جنسیتی، عدم تشابه زن و مرد لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی است تا تساوی به معنای رعایت حقوق هر انسانی بنابر مقتضیات طبیعت، ظرفیت، استعداد و استحقاق آن و تعادل در نظام اجتماعی معنای اصلی خویش را بازیابد. لذا، آنچه در خلقت وجود دارد تفاوت است نه تبعیض. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۲۶-۱۲۵) با این حال اسلام گرایان سنتی و اصلاح‌گرایان دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به حضور زن در سیاست دارند، چنان‌که سنت‌گراها و احیاگرانی مانند رشید رضا، علامه طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری قائل به تفاوت جسمی و زیست‌شناختی زن و مرد و عدم حضور زنان در سیاست و حکومت هستند. اما اصلاح‌گرایان همچون امام خمینی (ره)، آیت‌الله طالقانی و شهید محمد باقر صدر با نگاه بازاندیشانه و درون‌دینی زن را وارد عرصه اجتماع و سیاست کرده‌اند. (جمشیدی و زنگنه، ۱۳۸۸: ۳۴) تفاوت‌های میان دو گروه سنت‌گرا و اصلاح‌گرایان اسلامی به تفکیک بیان می‌شود:

سنت‌گراها

سنت‌گراها و احیاگرانی مانند رشید رضا، علامه طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری قائل به تفاوت جسمی و زیست‌شناختی زن و مرد و عدم حضور زنان در سیاست و حکومت هستند. در میان سنت‌گراها، علامه طباطبایی می‌گوید در اسلام زن در همه احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک است. او نیز همانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ تفاوتی با آن‌ها ندارد مگر در مواردی که طبیعت زن اقتضا دارد که با مردان تفاوت داشته باشد همانند مسائلی مانند قضاوت، جهاد، عهده‌داری حکومت، ارث و حجاب. محدودیتی که زن دارد در سه موضوع تعلق است که اسلام زمام آن‌ها را به دست مرد سپرده است که از

محیط عاطفه و احساس باید جدا شود و موضوعات سه گانه نامبرده حکومت، قضا و جهاد است. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۸۹) زن و مرد در شخصیت حقیقی و اکتساب معارف و معنویات یکسان هستند، اگرچه در شخصیت حقوقی بنا بر اقتضا طبیعت و سیر وجودی تفاوت‌ها و امتیازاتی دارند و از دیدگاه علامه، پایه حقوق و احکام اجتماعی فطرت است. خداوند در زن دو ویژگی قرار داده است. نخست زن در تکوین نوع انسانی و رشدش به منزله کشت است که نوع انسانی در بقایش به وی اعتماد دارد که احکام مختص به این ویژگی مخصوص زن است. دوم وجود زن مبتنی بر لطافت جسمی و ظرافت احساسی است و این ویژگی در وظایف اجتماعی او موثر است. (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۷۲-۲۷۱) برابری زن و مرد از دیدگاه علامه با تعریف وی از عدالت آشکار می‌شود. علامه طباطبایی می‌گوید عدالت اجتناب از افراط و تفریط است. عدالت اقامه مساوات میان امور است، به این که هر امری آنچه سزاوار است، بدهی تا همه امور مساوی شود و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد. (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱۲: ۴۷۸-۴۷۷) عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به حکم عقل، شرع یا عرف مستحق آن است قرار دهی. لذا عدالت همیشه مساوی با حسن و ملازم با آن است. در جوهر معنای عدالت از دیدگاه علامه طباطبایی دو معنا قابل استخراج است: قرار گرفتن هر چیز در جای خود و دادن حق هر صاحب حقی یا دادن هر کسی آنچه شایسته آن است. (رودگر، ۱۳۸۸: ۵۷) که وی با قائل بودن به تفاوت‌های زیست‌شناختی زن و مرد، شایستگی و توانایی آن‌ها را برای به عهده گرفتن امور متفاوت دانسته و آن را مصداق عدالت جنسیتی قلمداد می‌کند.

اصلاح گرایان

در طیف اصلاح‌گرایان، امام (ره) معتقد است زن هم در دوره جاهلیت و هم در دوره پهلوی مظلوم بوده است که در هر دو دوره، اسلام زن را نجات داد. امام (ره) اگرچه در خصوص حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی در دوره پهلوی ابراز تردید و نگرانی می‌کند، اما در سایه نظام اسلامی، خود مشوق ورود زنان به اجتماع است و تاکید می‌کند

در نظام اسلامی زن همان حقوقی را دارد که مرد دارد، حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی دادن، رأی گرفتن و در تمام جهاتی که مرد حق دارد زن هم حق دارد. زن می‌تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسئولیت‌هایی به عهده بگیرد. رویکرد امام خمینی (ره) در زمان حکومت پهلوی در خصوص ترویج فساد در صورت ورود زنان به عرصه سیاست نیز بدین معنی بوده که در آن دوران تلاش رژیم برای ورود زنان به سیاست، در واقع مسئله زنان نبوده، بلکه معارضه با اسلام بوده است و مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان تنها به طیف محدودی از بستگان و خاندان دربار محدود می‌شده است. امام (ره) در نخستین ماه‌های پیروزی انقلاب اعلام می‌کند در این برهه جدید زنان باید در سیاست اساسی مملکت دخالت کنند و هر موقع که اقتضا کند نهضت و قیام کنند. (نیک خواه قمصری و صادقی فسائی، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۵) در عین حال حفظ عفت را در انجام وظایف اجتماعی لازم می‌دانند. (نیک خواه قمصری و صادقی فسائی، ۱۳۹۱: ۱۸) امام خمینی (ره) در بیانات خود می‌گوید اسلام مراعات بانوان را در تمام جهات بیش از هر کس نموده و با احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آن‌ها مانع از اختلاط می‌شود که مخالف عفت و تقوای زن است، نه آن که آنان را در ردیف محجورین و محکومین قرار دهد. (نیک خواه قمصری و صادقی فسائی، ۱۳۹۱: ۱۴)

امام خمینی (ره) با اعتقاد به تساوی زن و مرد در مرتبه انسانیت، زن و مرد را دارای حقوق اجتماعی برابر می‌داند. یعنی برابری زنان و مردان از نظر قرآن برابری بر اساس مسئولیت‌ها، وظایف و حقوق است. (Shahid, 2007: 122) امام خمینی (ره) می‌فرماید: «از نظر حقوقی تفاوتی بین زن و مرد نیست. هر دو انسانند و زن حق دخالت در سرنوشت خویش را همچون مرد دارد. در بعضی موارد تفاوت‌هایی بین زن و مرد وجود دارد که به حیثیت آن‌ها ارتباط ندارد.» حضرت امام (ره) در این سخنان به این نکته اشاره می‌کند که آنچه باعث تفاوت حقوقی زن و مرد می‌شود، حفظ محیط اجتماعی از مفاسد و خواسته‌های غیرانسانی است. زن برای حضور در اجتماع مکلف به صیانت از وجود خود است. (صحیفه نور، ج ۳: ۴۹) با توجه به این نکته برخی متشرعین زنان را از فعالیت‌های اجتماعی منع کرده‌اند، اما امام آزادی زن را به رسمیت شناخته است. محدودیت آزادی زن،

رعایت قوانین اسلامی و جلوگیری از فساد است. (کاشف الغطا، ۱۳۸۹: ۴۵) چنان که، نگاه ایزاری رژیم، دلیل مخالفت امام (ره) با حضور زنان در مجالس و انجمن‌های ایالتی و شرکت در انتخابات قبل از انقلاب بود. (کاشف الغطا، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۶) لذا، امام (ره) حق دخالت زنان در تعیین سرنوشت خود و حضور سیاسی آن‌ها را برای احقاق حقوق ضروری می‌داند و این را تکلیف زنان برمی‌شمارد. (کاشف الغطا، ۱۳۸۹: ۵۱) از وجوه ایجابی برای تأیید نظر امام باور ایشان به حضور زنان در جریان پیدایش و تداوم انقلاب اسلامی بود. (رحمتی، ۱۳۸۶: ۷۷) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم آمده همه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش آزادند که قیدی برای زن و مرد بودن ندارد. (کاشف الغطا، ۱۳۸۹: ۵۳) علامه محمد حسین فضل الله به پیروی از استادش شهید سید محمد باقر صدر گام را فراتر نهاده، با استناد به داستان قرآنی بلقیس و سلیمان، قائل به نقش زن در مراتب حاکمیتی است. (جمشیدی و زنگنه، ۱۳۸۸: ۳۰) هرچند فقهای اسلام با استناد به ممنوعیت یا عدم نفوذ شرعی، ولایت عامه زنان را نافذ نمی‌دانند. (بستان، ۱۳۸۸: ۱۸۸) چنان که بر اساس قرآن، روایات و روح حاکم بر شریعت مبتنی بر عدم اختلاط فساد آلود زن و مرد، نظر اکثریت عدم پذیرش تصدی منصب ولایت زنان است. (ارسطا، ۱۳۸۷: ۱۳۸)

مقایسه اسلام و فمینیسم

برخی عمداً یا سهواً رویکردهای سنتی و جاهلی به زن را نگاه اسلام تلقی می‌کنند، در حالی که اسلام، هیچ‌گاه زن را از حضور در جامعه و سیاست منع نکرده است. در جامعه سنتی زنان تابع شوهر بوده و نقش سیاسی نداشتند. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶) در گفتمان سنتی هویت جنسی بر هویت انسانی تقدم دارد و زن بر اساس ویژگی‌های فیزیولوژیک باید به خانه‌داری و تربیت فرزند بپردازد و از اموری چون حکومت، قضاوت، دفاع منع شده و لذا از حوزه تصمیم‌گیری و مدیریت دور شده است. (نیک خواه قمصری و صادقی فسائی، ۱۰-۹: ۱۳۹۱) اما در طول تاریخ اسلام زنان بسیاری در امور بیرون از خانه، همپای همسران خود فعالیت می‌کرده‌اند. حضرت خدیجه همسر پیامبر اکرم (ص) به تجارت

اشتغال داشته اند و حضرت زینب (س) در تاریخ صدر اسلام نقش برجسته ای ایفا کرد. (نصر، ۱۳۸۴: ۳۹۶) لذا، اسلام نقش‌های اجتماعی را برای زنان تحریم نکرده است. برخی شرکت زن در مسائل اجتماعی را انحطاط اخلاقی می‌دانند. اما این صحیح نیست، چراکه همواره جنبه‌های منفی اخلاقی در زن خلاصه می‌شود، در حالی که هم زن و هم مرد می‌توانند عامل فساد اخلاقی باشند و خطر انحراف هر دو را به یک اندازه تهدید می‌کند. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۳۹) دیدگاه سنت‌گرایانی چون علامه طباطبایی مبنی بر منع زنان از حکومت، قضا و جهاد نیز اولاً به معنای نادیده گرفتن حقوق اجتماعی و سیاسی زنان و یا ارزش‌گذاری و فرعی تلقی شدن زن نیست. دوماً، بازاندیشی با یک نگاه درون‌دینی برای تعریف مجدد نقش زنان در سیاست، امری منطقی و مورد پذیرش دین است. در آیه ۷۱ سوره توبه آمده «مردان مومن و زنان مومن برخی بر برخی ولایت دارند، به معروف یکدیگر را امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند و نماز می‌گذارند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند، خدا اینان را رحمت خواهد کرد. خدا پیروزمند و حکیم است.» در این آیه، زنان چون مردان دارای مسئولیت بزرگ سرپرستی، ولایت و مدیریت اصلاحی می‌باشند. از این رو به هدایت‌گری، امر به معروف و بازدارندگی از زشتی‌ها می‌پردازند. با گسترده‌گی مفهوم منکر و معروف در اسلام، گستره دخالت‌های اجتماعی زن روشتر می‌شود. بنابراین در همه عرصه‌هایی که مردان دخالت می‌کنند، زنان هم می‌توانند دخالت کنند و مسائل سیاسی و حکومتی در رأس هرم مسائل اجتماعی قرار می‌گیرد که زنان نیز مانند مردان باید در آن نقش داشته باشند. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۴۱)

در عدالت جنسیتی که مطمح نظر اسلام است، بین جنسیت با نقش‌ها تناسب و توازن وجود دارد. برای مثال نقش مادری نقش جنسیتی است که متناسب با تحمل مادری و ویژگی‌های عاطفی خاص است که مرد از عهده آن بر نمی‌آید. کارهای سخت که نیازمند نیروی طاقت‌فرسای جسمانی است، از قبیل جنگ مناسب جنس زن نیست و به تعبیر امام علی (ع) «زن ریحانه است نه پهلوان». لذا در روایت نبوی آمده جهاد زن شوهرداری است. در تقسیم کار، اخلاق نیز باید رعایت شود. مثلاً نقش‌هایی که اجرای آن عفاف زن را مخدوش کند یا به حیثیت اخلاقی زن آسیب برساند با عدالت جنسیتی تناسب ندارد.

(آقاجانی، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۴) بنابراین، عدم وجود زنان برای شرکت در برخی امور دشوار مانند جهاد از بابت امتنان است نه محروم کردن زنان از حقوق اجتماعی. (عطارزاده، ۱۳۸۸: ۲۴۲) در حالی که برخی عطوفت و لطف اسلام را که ناشی از تفاوت‌های زن و مرد است، مورد انتقاد قرار داده و آن را تعبیر به نادیده گرفتن حقوق زنان در حوزه سیاست می‌کنند. بنابراین، اسلام با تکیه بر دو عنصر تفاوت‌های زیست‌شناختی و محیط اجتماعی، با حضور زنان در حوزه‌های سیاسی مخالفتی ندارد و زن را به عنوان جنس ثانوی نمی‌شناسد.

در عین حال، فمینیست‌ها با اعتقاد به برساختن اجتماعی زن و نقش ساختارهای اجتماعی و فرهنگی در جنس دوم تلقی شدن آنان، برای دستیابی به جایگاه مساوی زنان با مردان در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و حقوقی تلاش می‌کنند. در این رویکرد سنت‌ها و ارزش‌هایی که نقش زنان در خانواده را نشان می‌دهند به عنوان زمینه‌های ستم بر آنان معرفی می‌شود در حالی که شواهد در غرب نشان می‌دهد کاهش تعلق زنان به خانواده نه تنها خشونت در محیط خانه را کاهش نداده، بلکه خشونت و تبعیض بیرون از خانه را هم به آن‌ها تحمیل کرد زیرا ارزش‌های لیبرالی نمی‌تواند زیاده‌خواهی‌های فردی را کنترل کند. هم‌چنین، در نظریه فمینیست لیبرال در تعریف فرد، ضمیر ذکور نهفته است. (مک لافلین، ۱۳۸۹: ۵۰) لذا زنان با نمایش مردانه، خواهان نقش‌ها و وظایف آن‌ها هستند. در نتیجه از هویت خود فاصله گرفته و دچار از خودبیگانگی می‌شوند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۷) اما از نظر اسلام، زن و مرد دارای ارزش یکسان بوده و هیچ سلسله مراتب و برتری بر یکدیگر ندارند که همین رویکرد در سطح نظام بین‌الملل نیز وجود دارد. اسلام اصل را بر تفکیک شخصیت حقیقی و حقوقی زن قرار داده و بین تشابه و تساوی جدا ساخته، تشابه را پذیرفته و تساوی را رد کرده است. بنابراین زن و مرد در جهات بسیاری از حیث حقوقی، تکلیفی و مجازات‌ها وضع غیرمتشابهی دارند. (رودگر، ۱۳۸۸: ۶۵) هم‌چنین، بر اساس نظر اسلام، رویکرد جنسیتی غیرواقع‌بینانه به زنان در میان رادیکال‌ها، باعث شده تفاوت زن و مرد نادیده گرفته شده که منجر به تزلزل بنیان خانواده و زمینه ایجاد همجنس‌گرایی می‌شود. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۸) اسلام قائل به عدالت جنسیتی است، اما برخی فمینیست‌ها

مانند رادیکال‌ها در پی برتری زن و تحقیر مرد هستند. تبیین رادیکال‌ها در علت ستم دیدگی زنان بر نظریه پدرسالاری استوار است که به شکلی افراطی، غیرعلمی و پیش‌داورانه کل تاریخ و تمدن بشری را تاریخ توطئه فراگیر علیه زنان می‌داند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۹) هم‌چنین در حالی که رادیکال‌ها مسائل را از زاویه منافع انسان‌ها نگاه می‌کنند، اسلام نگاه فراجنسیتی دارد. (رحمتی، ۱۳۸۶: ۸۸-۸۹) فمینیسم پسامردن نیز از آن‌جا که هیچ مشخصه ضروری را برای مقوله زنان به رسمیت نمی‌شناسد، تعریف مشخصی از زن و مرد و به تبع آن نقش سیاسی آن‌ها ندارد. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۲۴)

بنابراین، نظریه‌های فمینیستی با توجه به خاستگاه و مبانی فکری و فلسفی در راستای هویت انسانی قرار نداشته و از دو جهت جغرافیایی و فرهنگی قابلیت برای تعمیم ندارند. از پیامدهای نظریه فمینیستی این است که یا زنان را به مردان تبدیل می‌کند که از زن بودن فاصله گرفته و به از خودبیگانگی هویتی و آسیب‌های مختلف روانی، خانوادگی و اخلاقی تن می‌دهند یا در ستیز علیه جنس مردانه بخشی از وجود خود را نفی نموده و پایه‌های خانواده را سست می‌کنند. (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۳۷)

هم‌چنین در تحلیل فمینیستی، کنترل سیاست توسط مردان موجب غلبه خشونت و جنگ در جهان شده است. بنابراین استدلال می‌کنند با نقش فزاینده زنان، می‌توان به جای انقلاب‌های خونین، تحولاتی نرم و آرام داشت و تغییرات را بدون خونریزی به انجام رساند. (Mieke Verloo, 2001: 5) تأکید فمینیست‌ها بر بعد نرم و صلح‌جویانه قدرت زنانه، خود نوعی تک‌بعدی‌نگریستن به معنای قدرت است. اگر مردان فقط به وجه تنبیهی قدرت توجه داشتند، گویا فمینیست‌ها نیز قصد دارند پاسخ افراط مردان را با تفریط داده و فقط به وجه نرم قدرت تأکید بورزند. واقعیت این است که بسیاری از نگرش‌های تجدیدنظر طلبانه فمینیست‌ها، پسینی است، یعنی تحلیل و تجزیه‌ای است که بر تجربیات پیشین استوار است. مدافعین و فعالان حقوق زنان، به جای آسیب‌شناسی رفتارهای اشتباه گذشته، روی کارگزار یا تصمیم‌گیرندگان - که مردان بوده‌اند - انگشت تأکید می‌نهند و ساده‌انگارانه تصریح می‌دارند که اگر به جای مردان، زنان تصمیم می‌گرفتند ناامنی از مناسبات انسان‌ها و کشورها رخت برمی‌بست و دنیا به سیاق بهتر و عادلانه‌تری اداره می‌شد.

(نصری، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵) ضمن این که امروز زنان در پست‌های عالی رتبه سیاسی چون نخست‌وزیری و وزارت خارجه نقش ایفا می‌کنند و بینه‌ای مبتنی بر سیاست صلح جویانه آن‌ها وجود ندارد. کاندولیزا رایس وزیر خارجه سابق امریکا و مرکل نخست‌وزیر کنونی آلمان از جمله این افراد هستند. در این میان، اسلام هیچ‌گاه علت رخداد جنگ و خشونت را مردان نمی‌داند. جنگ همانند صلح بخشی از سیاست دولت‌ها نسبت به یکدیگر بوده که شرایط و مناسبات داخلی و بین‌المللی و تصمیمات کارگزاران فارغ از زن یا مرد بودن به درست یا اشتباه می‌تواند عامل وقوع آن باشد.

نتیجه‌گیری

با طرح آگاهی معطوف به جنسیت در فعالیت‌های سیاسی در گفتمان فمینیستی، سه نوع رویکرد اصلی ایجاد شد. دیدگاه فمینیستی لیبرال با قائل بودن به الگوهای نابرابر جنسیتی در روابط بین‌الملل، بر مساوات سهم سیاسی میان زن و مرد مبتنی بود و دیدگاه فمینیسم رادیکال مدعی است قدرت سیاسی تاکنون در کنترل مردان قرار داشته و زنان تحت سلطه بوده‌اند. لذا زنان باید از زیر این سلطه خود را رها ساخته و سپس قدرت سیاسی باز تعریف شود تا از کف مردان خارج گردد. در نهایت، با تأمل در ماهیت و ابعاد قدرت معلوم می‌شود که جنس زن برای اعمال قدرت مناسب‌تر است. (افتخاری، ۱۳۷۹) رویکرد سوم نیز که ناشی از تفکرات پست مدرن می‌باشد، با توجه به برساخته بودن نقش اجتماعی و سیاسی زن، حد و مرزی برای جنسیت زن مفهومی مشخص نکرده است.

رویکرد اسلام در خصوص نقش سیاسی زنان، که از قرآن و سنت پیامبر (ص) و امامان قابل درک است، نظریات فمینیستی را به چالش کشیده است. نخست؛ اسلام بدون ارزش‌گذاری میان زن و مرد و به رسمیت شناختن تفاوت‌های بیولوژیکی آن‌ها، با توجه به شرایط جامعه حقوق و وظایف متفاوتی برای زن و مرد قائل است. دوم؛ اسلام بر این نظر است که قدرت سیاسی و ساختار نظام بین‌الملل همان‌گونه که زنانه نیست، مردانه نیز نیست. سوم؛ اسلام با استفاده ابزاری از زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی مخالف است، به نحوی که زن به شیء تنزل کند. اثبات شأن زن در جامعه و پذیرش حقوق اولیه او که مبنای کلیه جنبش‌های زنانه را شکل می‌دهد مورد

تائید کامل حضرت امام (ره) می‌باشد و از این حیث امام (ره) نه تنها بر جایگاه سیاسی زنان تاکید دارند، بلکه آن را عالی و ضروری برای جامعه می‌داند. امام خمینی (ره) حضور زنان در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را آزاد و تنها مانع را فساد اخلاقی می‌داند که به ویژه با وقوع انقلاب اسلامی در ایران به‌عنوان یک حرکت رهایی‌بخش به طرح مشارکت زنان در سطوح مختلف قدرت، همچون مجلس شورای اسلامی، وزارتخانه‌ها و سایر نهادهای دولتی منجر شد. نظام حقوق زن در اسلام بر اساس تساوی و عدالت جنسیتی است نه تشابه، ضمن این که هیچ کدام بر یکدیگر برتری نیز ندارند. اسلام در مقام ارزش گذاری جنسیت را حذف و مرد را جنس اول و زن را جنس دوم قرار نداد. بلکه با تفکیک شخصیت حقوقی و حقیقی، تکالیف و حقوق آن‌ها را تعریف کرد و معیارهای برتری و ارزش گذاری را انسانیت می‌داند. مسئولیت‌ها و حقوق زن با مرد در برخی موارد متفاوت است، چنان‌که، طبیعت یکسانی ندارند. البته باید بین تفاوت های جنسیتی یا جنسی واقعی که برخاسته از غریزه است با تفاوت های موهوم و ساختگی که طرز تلقی آدمیان یا مکاتب فکری است، تمایز قائل شد. (رودگر، ۱۳۸۸: ۶۶) بر اساس رویکرد اسلام مبتنی بر قرآن و سنت، ورود زنان به صحنه سیاست بر اساس ویژگی‌های تکوینی آن‌ها و شرایط اجتماع که منافی عفت و اخلاقیات نباشد، بدون مانع است. تنها موضوع، ولایت زنان است که اکثر علمای شرع آن را نافذ نمی‌دانند که البته عدم ولایت زن نیز به معنای نقصان وی نیست. بنابراین، زنان در «قدرت سیاسی» سهمیم بوده و باید حضور داشته باشند.

منابع

۱. آقاجانی، نصراله، (زمستان ۱۳۸۸)، چالش فمینیسم با عدالت جنسیتی، مطالعات راهبردی زنان، دوره ۱۲، شماره ۴۶.
۲. ارسطو، محمدجواد، (پاییز ۱۳۸۷)، ولایت زن، فقه و حقوق، سال پنجم، شماره ۱۸.
۳. استورات میل، جان، (۱۳۷۹)، انقیاد زنان، ترجمه علاءالدین طباطبایی. تهران: نشر هومس.
۴. استوکر، جری. مارش، دیوید، (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. افتخاری، اصغر، (۱۳۷۹)، قدرت و جنسیت شان اجتماعی و سیاسی زن در دیدگاه امام خمینی، کتاب نقد، شماره ۱۷.
۶. بستان (نجفی)، حسین، (۱۳۸۸)، اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور.
۷. حسینی‌زاده، علی. محمدرضا شرفی جم، علیرضا صادق زاده قمصری و خسرو باقری، (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، نقد دیدگاه فمینیسم لیبرال در زمینه برابری زن و مرد از منظر قرآن و روایات (مبانی انسان‌شناختی تعلیم و تربیت اسلامی)، تربیت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۱.
۸. جمشیدی، محمد حسین. زنگنه، پیمان، (۱۳۸۸)، بررسی مقایسه‌ای دیدگاه جریان‌های اندیشه اسلامی معاصر و فمینیسم در مورد نقش و جایگاه زنان، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره یک.
۹. رحمتی، حسینعلی، (۱۳۸۶)، کرامت زن در اسلام و غرب، مورد پژوهشی تطبیقی امام خمینی و فمینیسم، پژوهشنامه متین، شماره ۳۶.

مطالعه تطبیقی نقش جنسیت در سیاست از منظر فمینیسم و اسلام.....

۱۰. رودگر، محمدجواد، (زمستان ۱۳۸۸)، عدالت جنسیتی از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری، مطالعات راهبردی زنان، شماره ۴۶.
۱۱. زروندی، نفیسه، (۱۳۸۶)، نقدی بر دیدگاه‌های رایج فمینیستی و تبیین پیامدهای آن، فصلنامه مطالعات فرهنگی-دفاعی زنان، سال دوم، شماره چهارم.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۴)، تفسیر المیزان، ج ۲ و ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۸)، بررسی های اسلامی، ج ۱، قم: بوستان کتاب.
۱۴. ظهرابی کلاتری، خداداد، (تیر ۱۳۸۴)، اسلام و فمینیسم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۵. کاشف الغطاء، فاطمه، (تابستان ۱۳۸۹)، جایگاه و حقوق سیاسی زنان در نظام اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)، مجله طهورا، تابستان ۱۳۸۹.
۱۶. مرتضی، مطهری، (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، جلد یک. تهران: انتشارات صدرا.
۱۷. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۲)، از جنبش تا نظریه اجتماعی؛ تاریخ دو قرن فمینیسم. تهران: نشر شیرازه.
۱۸. مک لافلین، جانیس، (۱۳۸۹)، زن و نظریه اجتماعی و سیاسی. مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران: شیرازه.
۱۹. نصر، حسین، (۱۳۸۴)، فمینیسم اسلامی، ترجمه مصطفی شهرآیینی، یاد، شماره ۷۵.
۲۰. نصری، قدیر، (۱۳۸۵)، اندیشه سیاسی فمینیسم، فصل‌نامه کتاب زنان.
۲۱. نیک خواه قمصری، نرگس. صادقی فسائی، سهیلا، (تابستان ۱۳۹۱)، زنان فراتر از نقش‌های سنتی: بررسی جایگاه زن در کلام امام خمینی (ره)، زن در فرهنگ و هنر، دوره چهارم، شماره ۲.
22. Abbott, Pamela. Claire Wallace, Melissa Tyler (2005). An Introduction of Sociology, Feminist Perspectives, New York: Routledge.
23. Brison, Valerie (2003). Feminist Political Theory an Introduction, New York: PALGRAVE MACMILLAN.

24. Carpenter, R.Charli (2002). «Gender Theory in World Politics: Contribution of a non-feminist Standpoint?», International Studies Review, Vol.4, No.3.
25. Eisenstein, Zillah (1984). Contemporary Feminist Thought, London: Unwin.
26. Mcglen, N. & Sarkees M.r (1993). Women in Foreign Policy, New York, & London: Routledg.
27. Rich, Adrienne (1977). Of Woman Born, Motherhood as Experience and Institution. London: Virago.
28. Shahid, Kamran (2007). «Feminism and Islam: Contextualizing Equality of Gender in Islam», Pakistan Journal of History & Culture, Vol.XXVIII, No.1,
29. Tickner, J.Ann (1992). Gender in International Relations, Femenist Perspectives on Achieving Global Security, New York: Colombia University Press.
30. Youngs, Gillian (2004). «Feminist International Relations: A Contradiction in Terms? Or Why Women and Gender are Essential to Understanding the World we Live in», International Affairs. 80, I.
31. Zamfirache, Irina (2010). «Women and Politics, the Glass Ceiling», Journal of Comparative Research in Anthropology and Sociology, Volume1, Number 1.